

# «هیچ» برای زندانیان گوانتانامو

## «هیچ» برای مردم افغان

است و این بار برای نصب در یکی از میدان‌های کابل و به یاد زندانیان گوانتانامو.

نخستین مجسمه هیچ سال‌ها پیش از برنز و به شکل کلمه هیچ با پیچش‌هایی خاص ساخته شد و سال‌ها در برابر انجمن سابق ایران و آمریکا که حالا بخشی از کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان است قرار داشت و هر بار دیدنش یاد پرویز تناولی را در ذهن بیدار می‌کرد و کارهای جنجالی و هنرمندانه‌اش را و حالا تناولی پس از سال‌ها و در پی درگیری‌هایش با سازمان فرهنگی هنری شهرداری به خاطر گشودن گره‌ای که در کار تاسیس موزه تناولی افتاده بود و سرانجام با سرانگشت قالیباف گشوده شد، به فکر ساختن یک «هیچ» دیگر برای افغان‌ها افتاده است. و شاید «هیچ» آغازی باشد در کابل برای بسیاری چیزها.



عرصه مجسمه‌سازی پیش روی پیکر‌سازان قرار داد، حالا بعد از سال‌ها گویا دوباره «هیچ» را ساخته

پرویز تناولی مجسمه ساز ایرانی که سال‌ها پیش تندیدی با نام «هیچ» را ساخت و فضایی تازه را در

## سایه رفتن فردوسی

### از پس ابره‌ای سوءنقاهم



چه ربطی دارد بردن یا باختن تیم شما به فردوسی و چه دخلی دارد فوتبال به این شاعر حماسه سرای ایرانی و چرا...

اما حالا انگار قضیه فرق کرده است. مینی بوس‌ها که از «آزادی» بر می‌گردند صدای خودشان را دارند و فحش و فریادشان دیگر به سمت فردوسی سرریز نمی‌کند. شاید آن‌که نسخه می‌نوشت برای جماعت از «آزادی» برگشته، جوهر خودکارش رنگ باخته است.

حالا روزنامه‌ها عکس مجسمه فردوسی را در صفحه اولشان چاپ می‌کنند و خبر می‌دهند که ترجمه جدیدی از شاهنامه به زبان انگلیسی منتشر می‌شود و می‌نویسند داستان‌های شاهنامه به صورت CD و کتاب الکترونیکی روانه بازارهای آمریکا شده است. و انتشارات پنگوئن انگلیسی می‌خواهد شاهنامه فردوسی را منتشر کند گویا تاریخ دارد به نفع شاعر بزرگ حماسه سرا ورق می‌خورد. گویا!

انگار دارد اتفاقی می‌افتد، یک اتفاق خوب و شاید چیزی بیش از یک اتفاق. مجسمه فردوسی در میدان فردوسی تهران بعد از سال‌ها مورد توجه قرار گرفته است. دورش را میله و نایلون کشیده‌اند و لابد برای کارهای ترمیمی یا... مهم نیست چه کار می‌خواهند بکنند، مهم این است که بعد از سال‌ها فردوسی دارد دیده می‌شود و حالا با نگاهی آشتی جویانه.

تا همین چند ماه قبل مینی‌بوس‌هایی که تماشاگران فوتبال را از استادیوم آزادی سوار کرده بودند تا به شرق و جنوب و تهران برسانند به نزدیکی میدان فردوسی که می‌رسیدند سرهایی که از اتوبوس‌های «قرمز» و «آبی» بیرون آمده بود و تا آن حوالی فقط شعارهای طرفداری از تیمی را می‌دادند و گاهی نیز بدویبراهی نثار عابریان بی تفاوت می‌کردند. ناگهان انگار به دستوری پنهان دشمن به فردوسی می‌دادند و آن هم چه دشمن‌هایی و کسی نمی‌پرسید از این جماعت که شما اصلاً فردوسی را می‌شناسید؟! و